

فرّه، این نیروی جادویی و آسمانی*

فرّ یا فرّه، این نیروی آسمانی را که در وجود هر انسانی و هر موجود خوب و زیبا و سودمندی به ودیعه گذاشته شده است از چند جانب می‌توان بررسی کرد:

یک - واژه فرّه از دیدگاه زبان‌شناسی تاریخی.

دو - مفاهیم و بار معنایی این واژه.

سه - انواع فرّه.

چهار - چهره‌های مادی و معنوی فرّه.

پنج - نقش‌های فرّه در باز یافته‌های باستان‌شناسی

شش - اسطوره‌های دلنشین که قهرمان اصلی آنها فرّه است.

یک - فرّه را برخی از دانشمندان بازمانده‌ای از واژگان مادی می‌دانند، اما در این مورد تردید نیز وجود دارد.^۱ در فارسی باستان باید -farnah می‌بود.^۲ در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی سخن از فرّه به میان نیامده است، ولی این واژه در ترکیب نامهای خاص آن دوران به کار رفته است مانند Artafarnah^۳ «دازنده فرّه راستی» و Vi(n)dafarnah^۴ «دریافت کننده فرّه». در اوستا به صورت xvaranah^۵ و در پهلوی که غالباً به صورت هزوارش می‌آید farr یا xwarrah است.^۶ در متن‌های

* این نوشته متن سخنرانی نگارنده است که در روز دوشنبه ۲۹ آبان‌ماه ۱۳۷۳، به دعوت لطف‌آمیز سازمان میراث فرهنگی ایران در سالن سخنرانی‌های موزه فرش ایران ایراد شد. مطالبی به آن افزوده شده و تفسیراتی در آن انجام گرفته است.

مانوی به فارسی میانه و پارتی آن را به صورت *farrah* و در سغدی *farn* و در فارسی به صورتهای *فرّ*، *فرّه*، *خوره*، *خره* داریم. همچنین این واژه در نام‌های خاص فارسی میانه و پارتی و سغدی و غیره به کار رفته است.

دو - *فرّه* یکی از ادراکات ذهنی بسیار معروف فرهنگ ایرانی است که مشخص کردن مفهوم دقیق آن بسیار مشکل است. *فرّ* در فارسی امروز معنی شکوه و شوکت و مفاهیمی مترادف این معانی دارد. در شاهنامه فردوسی مترادف آورند (= شکوه) و *ورج* (= شأن و شوکت) آمده است.^۷

من از بهر این *فرّ* و آورند تو بجویم همی رای و پیوند تو^۸
در زامیادیش از *فرّ* به عنوان فروغی نیرومند، آفریده اهورامزدا که والاتر از همه آفریدگان است یاد شده است.^۹

این واژه در دوران کهن به یونانی نیز در همین مفهوم شکوه و مجد و بزرگی ترجمه شده است.^{۱۰}
در عربی آن را به نور و شعاع الهی برگردانده‌اند.^{۱۱}

معنی لغوی و ریشه آن میان ایران شناسان مورد گفتگوهای فراوانی بوده است. گاهی آن را با *xvar* (خورشید) هم ریشه دانسته‌اند و گاهی آن را از ریشه *xvar* در معنی به دست آوردن و گرفتن هم خانواده فرض کرده‌اند. درخشش و ثروت هم معنی کرده‌اند و نشانه‌ای دانسته‌اند از چیزهای خوب، پیشرفت و بخت. گاهی گفته‌اند *فرّ* خود پیشرفت نیست موجب و انگیزه پیشرفت است و یا نماینده همه نعمتهایی است که از آسمان می‌رسد.^{۱۲}

سهروردی نیز در حکمة الاشراف آن را نور ساطع از نور الانوار می‌داند و می‌گوید ایرانیان قدیم آن را به نام *خره* می‌خواندند.^{۱۳}

در مهریشت از خورنه به عنوان آتش سوزان یاد شده است^{۱۴} و نیز چنین تفسیر کرده‌اند که *فرّ* همچون مایع سیال با طبیعتی آتش‌گونه است که تخمه زندگی را در موجودات بارور می‌کند.^{۱۵}
فرّه همچنین در مفهوم بخت با صفت خوب و بد هر دو می‌آید. یعنی هم *فرّه* خوب هست و هم *فرّه* بد.^{۱۶}

سه - در آغاز چنین می‌اندیشیدند که *فرّه* و دیعه‌ای است فقط مخصوص فرمانروایان برحق ایران. در حالی که چنین نیست. همه مردمان *فرّه* را دریافت می‌کنند و بر اثر نیروی معجزه‌آسای آن است که می‌توانند وظایفشان را درست به جای آورند. ما با انواع گوناگون *فرّه* در فرهنگ کهن ایران رویه‌رو هستیم:

۱ - *فرّه* ایزدی که آفریده اهورامزداست و لطف ایزدی را شخصیت می‌بخشد. اهورامزدا خود صاحب *فرّه* است و در همان حال *فرّه* به دیگری می‌بخشد. همچنین *فر* به صورت ایزدی مستقل به جلوه درمی‌آید که حامی است و نگهبان ولی خود نیاز به نگاهبانی دارد. این ایزد با ایزدبانوی اشی که خیر و برکت به‌خانه می‌برد پیوندی نزدیک دارد^{۱۷} و ضمناً اشی *فرّه* خوب می‌بخشد. ایزد *فرّه* به ایزدمهر و ایزدبزرز (= اپام‌نپات) نیز وابسته است.^{۱۸} در خورشیدیش آمده است که چون خورشید می‌درخشد، ایزدان *فرّه* را می‌گیرند و آن را تقسیم می‌کنند.^{۱۹}

در کتاب پهلوی ایادگار زبیران به فرّ اهورامزدا سوگند می‌خورند: به فرّ اهورامزدا و دین مزدیسنان و جان زربیر برادر سوگند می‌خورم.^{۲۰}

۲- فرّ کیانی یا فرّ شاهی، که داشتن آن نهایت آرزوی شاهان است و فقط در شاهان خوب و برحق ایرانی، آنهایی که به خواست اهورامزدا شاه شده‌اند جایگزین می‌شود و این توانایی را در آنان به وجود می‌آورد که کارهای نیک کنند و نیک‌بخت باشند. این فرّ برای کسانی که از سلسله‌ای ایرانی نیستند دست‌نیافتنی است. فرمانروایان نامی فرّ شناخته شده‌ای دارند که به صورت میراثی درمی‌آید به هوشنگ و جم و کاووس و دیگر شاهان داده می‌شود تا به کیخسرو برسد.^{۲۱} این فرّ نیز با این که خود نگاهبان است نیاز به نگاهبانی دارد.^{۲۲}

۳- فرّ آریایی یا فرّ ایرانی نیز که صفت «آفریده اهورامزدا» را دارد نیرویی ایزدی است که تنها به ایرانی تعلق دارد.^{۲۳} به همه ایرانی‌ها، آنهایی که زاده شده‌اند یا زاده خواهند شد. این فرّ دشمنان ایران را سرکوب می‌کند، ایرانیان را بر بدخواهان ایران پیروز می‌کند و بر این سرزمین خزرمی می‌بخشد.^{۲۴}

هیچ‌یک از شاهان ایران و پهلوانان بزرگ بدون یاری فرّ ایرانی در نگاهبانی این سرزمین موفق نخواهند بود و پیروزی نخواهند داشت. نقل قول‌های تاریخی وجود دارد که خشایارشا در یونان از فرّ باستانی ایرانی یاری می‌خواهد و داریوش سوم نیز سپاهیانش را در مقابل اسکندر یا توسل به فرّ ایرانی به پیش می‌راند.^{۲۵} در این زمینه فرمانروا و شاه هم همچون یک ایرانی نیاز به حمایت فرّ ایرانی دارد.^{۲۶}

در اشتادیش آمده است که اهورامزدا به زردشت سپیتمان می‌گوید: من فرّ ایرانی را بیافریدم، که اهریمن پرگزند را شکست دهد. خشم خونین درفش را شکست دهد، اپوش دیو را شکست دهد، سرزمین‌های انیران را شکست دهد.

۴- فرّ موبدی و پیامبری. فرّ موبدان ویژه دین مردان است این فرّ در آنان نمادی از دانایی آنان است. اهورامزدا در بندهشن خود را آسرون (= موبد) می‌نامد و فرّ موبدی دارد.^{۲۷} این فرّ نیز برای دیگران ناگرفتنی است.

نماد ارزنده این فرّ در وجود زردشت به جلوه درمی‌آید. فر پیامبری او از روشنی‌های بی‌پایان از جایگاه اهورامزدا به خورشید می‌آید، از خورشید به ماه. از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتشی می‌رسد که در خانه «زونیش» و «فراهیم ژوان» که مادر و پدر «دوغدو» مادر زردشت هستند. روشن است. فرّ پیامبری زردشت از این آتش، در لحظه تولد وارد بدن «دوغدو» می‌شود و درخشندگی خاصی بدو می‌بخشد. این نور تا زمان زایش زردشت با «دوغدو» همراه است و پس از زایش زردشت همراه با او خواهد بود.^{۲۸} این فرّ زردشت را در برابر اهریمن و دشمنان نگاهبانی خواهد کرد به دلیل وجود این فرّ است که دیوان موفق نمی‌شوند او را نابود کنند و یا مانع گسترش دین او گردند.^{۲۹} پس از مرگ زردشت، نطفه‌های او که در دریای کیانسه نگهداری می‌شوند تا مادران سه موعود آینده زردشت را باردار کنند او شیر و او شیرماه و سوشیانت را به دنیا بیاورند، به فرّ تشبیه

شده‌اند. این فزرها همچون چراغ در بن دریا می‌درخشند.^{۳۰}

۵- فزّه همگان. هر آدمی فزّه خود را دارد و همه انسانها صاحب فزّه‌اند. در آغاز آفرینش، آن زمان که اهریمن را دعای اهورامزدا بیهوش کرده است «جَهِی» نماد زن بدکاره که دختر اهریمن به‌شمار می‌آید، برای ترغیب او به برخاستن بانگ برمی‌دارد که: برخیز پدر ما. من قول می‌دهم که فزّه آدمیان را بدزدم.^{۳۱}

بودن این فزّه در وجود هر کس باعث می‌شود که او در انجام دادن کارهایی که با پیشه و هنر او وابستگی دارد کامیاب‌تر باشد. در متن‌های پهلوی فزّه مترادف «خویشکاری» است و خویشکاری به معنی انجام دادن وظیفه است. کوزه‌گری که خوب کوزه می‌سازد. کشاورزی که به آئین کشت می‌کند، نگارنده‌ای که درست می‌نگارد، همه دارای فزّه هستند و نیک‌بخت و اگر «خویشکاری» خویش را خوب به‌جای نیاورند، فزّه از آنان روی می‌تابد و نیک‌بختی ترکشان می‌کند. شهرها، ده‌ها، خانه‌ها، درخت‌ها نیز فزّه مخصوص به‌خود را دارند.^{۳۲} فزّه‌های دیگری را نیز می‌توان به‌این فهرست افزود همچون فزّه پهلوانی و غیره.

چهار - چهره‌های مادی و معنوی فزّه بیش از همه نور و هاله نور را به‌ذهن می‌آورد. در داستان آغاز زندگی زردشت چنان که دیدیم فزّه او به‌صورت نور و روشنی است. ایزد مهر را با هاله‌ای از نور مجسم می‌کنند و آن هاله را نشانه‌ای از فزّه می‌دانند. افسانه‌های فراوانی درباره قهرمانان یا مادرانشان هست که در زمان زایش نوری از آنان برمی‌تابد.^{۳۳} در کارنامه اردشیر بابکان آمده است که بابک ساسان را که فزّه کیانی و موبدی دارد در خواب می‌بیند که نوری از سرش برمی‌تابد.^{۳۴}

هاله‌ای از نور که در تصویرها ایزدان و برخی از فرمانروایان بر دور سر دارند نمادی از فزّه است و اساس هاله نور بر دور سر مقدسان در بیشتر ادیان نیز ناشی از این مقوله است.^{۳۵} فزّه را به‌شکل آتش سوزانی توصیف کرده‌اند. در زادسپرم آمده است که فزّه شاهی در آتش بهرام است که شاه آتش‌هاست.^{۳۶}

در ارداویراف‌نامه، همه‌جا فزّه با روشنی همراه است و تجسم فزّه روشنی است.^{۳۷} در اوستا فزّه هم آتش است و هم صورتی از مایع زندگی‌بخش.^{۳۸} فزّه را با آب زندگی نیز یکی دانسته‌اند و آن را نطفه انگاشته‌اند و در این زمینه شباهتی میان فزّه و ماه یافته‌اند.^{۳۹}

آسمان و خورشید گاهی صورتهایی از فزّه فرض شده‌اند و نماد ظاهری آن در این زمینه پرنده شده است. پرنده معمولاً نماد آسمان است. در اوستا و متن‌های پهلوی نماد گیتی که برای فزّه بیان شده است پرنده‌ای است که «واژغنه» نام دارد. پرنده‌ای از خاندان شاهین و باز که تیزرو است و تیزپرواز. در آن هنگام نیز که فزّه از جمشید می‌گریزد به‌صورت این پرنده است.

گاهی نیز این فزّه صورت فوج دارد که حیوانی است بارورکننده و گاهی نیز به‌صورت آهوست که مراد از آن تیزتکی است.^{۴۰} در کارنامه اردشیر بابکان^{۴۱} فزّه به‌صورت بره به‌دنبال اردشیر است. در این داستان آمده است که: اخترشماران پیش‌بینی می‌کنند که بزودی فرمانروایی نو پیدا خواهد شد که

جهان را به یک سرکردگی (= تک‌شاهی) خواهد رساند. در همان زمان اردشیر با کبیزکی از خانه اردوان می‌گریزد. در داستان این موضوع نیز پیش‌بینی شده است که چنین گریزی بزرگی و پادشاهی به دنبال دارد.

اردشیر به کبیزک می‌گوید اگر فزّه ایران‌شهر به یاری ما رسد نجات خواهیم یافت و چون اردوان با سپاه در پی اردشیر روان می‌شود، در سر راه از مردمان رد پای آنان را می‌پرسد، مردمان می‌گویند: بامدادان که خورشید برآمد آنان چون تندبادی گذشتند و بره‌ای بس سبتر که نیکوتر از آن نباشد از پس آنان می‌دوید...

زمانی دیگر مردمان گویند: نیمروز چون تندبادی می‌رفتند و بره‌ای به همراهشان می‌رفت. اردوان از دستور خویش می‌پرسد که آن بره چیست؟ و پاسخ می‌شوند که آن فزّه شاهی و فزّه کیانی است که در آغاز از پس می‌رفت، اکنون همراه اوست، اگر فزّه به او برسد، او را نتوانیم گرفت. زمانی دیگر مردمان می‌گویند: سواران می‌رفتند و بره‌ای بس بزرگ و فربه با سوار بر اسب کشته بود.

دستور می‌گوید که این فزّه کیانی است که به اردشیر رسیده است و راه هر چاره‌ای را بسته است. پنج - نقش‌های فزّه در باز یافته‌های باستان‌شناسی به گونه‌های گوناگون است. در سکه‌هایی که از شاهان کوشانی به دست آمده است هاله نوری که پیش از این از آن سخن رفت بر دور سر تصویر شاهان دیده می‌شود که نشانه فزّه شاهی آنهاست.^{۴۱}

برخی از باستان‌شناسان، نقش بالداری را که در سنگ‌نگاره‌های دوره هخامنشی دیده می‌شود با فزّه شاهی یکی دانسته‌اند، به این دلیل که همیشه بر روی سر شاه یا شاهزاده‌هاست.^{۴۲} احتمال دارد که ویژگی دیگر این نقش بالداری هخامنشی این باشد که همراه با آتش شخصی شاه است و بر بالای آن نیز قرار می‌گیرد. در دوره ساسانی رسم بر این بود که هر شاهی که به فرمانروایی می‌رسید، آتش مخصوص او روشن می‌شد و این واقعه سال بر تخت‌نشستن آن شاه و برنشاندن آن آتش بود که شاه آتش‌ها نامیده می‌شد. احتمال دارد که این رسم در دوره هخامنشی نیز بوده باشد و آتش شخصی شاه از این مقوله باشد.^{۴۳}

این نقش بالداری معمولاً سربند و تزیینات شاه را دارد. قسمت بالای تنه آن شاه را نشان می‌دهد و خود نقش، به صورت شاهین یا پرندهای شبیه به آن است که آن نیز شاه مرغان است. این «بن‌مایه» (موتیف) پرند که به شکل عقاب هست در پرچم دوره هخامنشی دیده می‌شود که می‌تواند تجسمی از مرغ «واژغنه» باشد که پرندۀ مخصوص ایزد ورتزغنه یا بهرام، ایزد پیروزی است.^{۴۴}

وقتی صورت انسانی نقش بالداری مشخص است شکل، همان شاهی را نشان می‌دهد که فزّه او به تصویر کشیده شده است مثلاً در غرب دیوار قصر خشایارشا در تخت جمشید نماد بالای سنگ‌نوشته این شاه همان تاجی را دارد که در نگاره‌های این قصر هست و سربازان ایرانی از آن نگاهبانی می‌کنند.^{۴۵} شکل فزّه شاهان ایرانی که در سکه‌هایشان دیده می‌شود در تاج آنها نیز نشانی از آن هست. شکل قوچ نیز در تاج برخی از شاهان دیده می‌شود که نماد فزّه است. در نقل قولی از طبری

که توصیف تاج انوشیروان را می‌کند، به‌نشانه‌های شاخهای قوچ نیز اشاره دارد. ۲۷
حلقه‌ای را نیز که اهورامزدا در سنگ‌نگاره‌ها به فرمانروایان می‌دهد، نشانه‌ای از فره‌شاهی فرض
کرده‌اند. ۲۸

زمانی که پادشاهی در می‌گذشت، بنا به تصور پیروانش فره او در کنار مزارش بود. به همین جهت
کوشش می‌کردند که دشمن بر آرامگاه شاه دست نیابد و آن را غارت نکنند. نگاهداری بدنهای شاهی
احتمالاً با اندیشه فره‌شاهی مناسبت دارد. ۲۹

ضمناً در مورد نقشهای پیداشده در پنج‌کند سفد که «بن‌مایه» های حیوانی دارد، برخی چنین
تصور کرده‌اند که این نقشها با فره از تباط دارد، ولی بعداً این نظریه رد شده است و آنها را نمادهای
ایزد و رترغنه یا بهرام دانسته‌اند. ۵۰

شش - اسطوره‌هایی که فره قهرمان اصلی آنهاست به سستی کهن تعلق دارند و زیربنای
مجموعه‌ای از این اسطوره‌ها را در زامیادیش (یشت ۱۹) می‌یابیم:

فره کیانی نخست به فروای ۵۱ می‌رسد و سپس دیرزمانی از آن هوشنگ پیشدادی می‌شود. با
نیروی این فره است که هوشنگ می‌تواند بر هفت کشور شهریاری کند و دیوان مازندر را بکشد.
سپس از آن تهمورث ۵۲ می‌شود که او نیز بر هفت کشور فرمانروایی دارد و بر دیوان و نابکاران و
جادوگران و پریان و ستمکاران پیروز می‌شود. تهمورث اهریمن را به پیکر اسبی در می‌آورد و سی
سال بر کرانه زمین می‌تازد. سپس این فره به جمشید ۵۳ می‌رسد که در دورانی فره‌مندترین آفریدگان
است هرگز هیچ فرمانروایی را فره این چنین کامیاب نکرده است. داستان دوران طلایی جمشید که در
اوستا لقب زیبا و خوب‌رمه دارد برای همگان آشناست. او چنان برگزیده درگاه اهورایی است که
حتی پیش از زردشت، اهورامزدا به او پیشنهاد پیامبری می‌کند ولی جمشید در عرضه دین خود را
ناتوان می‌یابد ولی به آفریدگار قول می‌دهد که در سایه فره‌ای که دارد جهان اهورامزدا را بیالاند، آن را
فراخ سازد و از آن پاسداری کند. برای به جای آوردن چنین وظیفه‌ای، اهورامزدا به او حلقه‌ای زرین و
تازیانه‌ای زرین‌شان می‌دهد که برخی آنها را نمادی زمینی از فره دانسته‌اند. در پناه این فره، در دوران او
نعمت و فراخی و آرامش چنان گسترده می‌شود که به شهریاری او نه سرما هست و نه گرما، نه پیری و
نه مرگ، نه درد و نه رشک. هیچکس پیر و ناتوان نمی‌شود. چون سرزمین او پر می‌شود از مردمان و
چهارپایان و ستوران و آتشان سرخ سوزان، اهورامزدا به درخواست جمشید سه بار سرزمین او را
گسترده‌تر می‌کند و مردمان در نه سده، در سایه فره جمشید فناپذیر می‌شوند. اما این فره آفریده
اهورامزدا جمشید را ترک می‌کند. زیرا او دروغ می‌گوید و ادعای نابجای همسانی با آفریدگار را
اهریمن بر اندیشه او می‌آورد و از این رو فره در سه نوبت و در سه بخش به صورت مرضی به پرواز
در می‌آید. این مرغ «واژغنه» نام دارد. برخی بر این باورند که گریز فره جمشید در یک نوبت بوده
است و بعدها به دلیل تمایلی که در باورهای زردشتی به عدد سه وجود دارد، این اسطوره به این
صورت درآمده است. ۵۴

بخش اول را ایزدمهر دریافت می‌کند، مهردارنده چراگاههای فراخ که اهورامزدا او را

فزه‌مندترین ایزدان مینوی آفریده است. شاید این بخش، فزه موبدی جمشید است چون جمشید نقش این جهانی مهر را نیز بر عهده دارد.

بخش دیگر را که فزه شاهی است فریدون دریافت می‌کند که در سایه این فزه بر اژدهاک سه‌پوزه سه‌سر شش چشم (گونه اوستایی ضحاک) پیروز می‌شود.

سومین بخش را که فزه پهلوانی است گرشاسب دلاور دریافت می‌کند که با آن اژدهای شاخدار و زیانبخشان دیگر را نابود خواهد کرد و در پایان جهان ضحاک را خواهد کشت.^{۵۵}

چون فزه از جمشید می‌گریزد ضحاک آن را به چنگ می‌آورد ولی آتش فرنیغ^{۵۶} آن را از دست ضحاک نجات می‌دهد.

سپندمینو یعنی روح مقدس و آنگره‌مینو یعنی روح مخرب برای به چنگ آوردن این فزه ناگرفتنی می‌کوشند و هر یک از آنها چالاک‌ترین پیک‌های خود را می‌فرستند. سپندمینو بهمین اردیبهشت امشاسپند و ایزد آذر (= آتش) را گسیل می‌دارد و انگره‌مینو سزیدو اکومن و دیو خشم خونین درفش و اژدهاک سپیتور را که بنا به افسانه‌ای تن جمشید را باره دو نیم می‌کند. ایزد آتش پیش می‌رود که فزه ناگرفتنی را به چنگ آورد اما اژدهاک سه‌پوزه زشت‌نهاد پر خاش‌کنان از پس او می‌شتابد و بر او بانگ می‌زند: اگر این فزه ناگرفتنی را به چنگ آوری، چنان ترا نابود کنم که نتوانی زمین اهورا آفریده را روشنایی بخشی.

ایزد آذر اندیشناک پس می‌رود و اژدهاک می‌شتابد که فزه ناگرفتنی را به چنگ آورد. ولی ایزد آذر پر خاش‌کنان بانگ بر می‌دارد که: اگر این فزه ناگرفتنی را به چنگ آوری چنان ترا بسوزانم و بر پوزه‌های تو آتش برافروزم که نتوانی بر زمین گام نهی.

اژدهاک پس می‌رود و در این فاصله فزه به درون دریای وروکشه یا فراخ‌کرد^{۵۷} می‌جهد و آنگاه ایزد بُرژ (= اپام‌نپات) تیز اسب آرزوی به دست آوردن این فزه ناگرفتنی را می‌کند.

افراسیاب تورانی تباہکار نیز در آرزوی به دست آوردن این فزه ناگرفتنی به سوی دریای فراخ‌کرد می‌شتابد. جامه از تن می‌گیرد، برهنه به دریای فراخ‌کرد می‌جهد و شناکنان در پی فزه می‌شتابند. فزه می‌تازد و از دسترس او به‌در می‌رود. افراسیاب ناسزاگویان از دریای فراخ‌کرد بیرون می‌آید و بانگ می‌زند که این فزه را که از آن ایرانی و اهل‌توزدشت است نمی‌توانم بر بایم پس همه چیز را درهم می‌آمیزم تا اهورامزدا را به تنگنا افکنم.

افراسیاب دو بار دیگر خود را به دریای فراخ‌کرد می‌اندازد و ناکام باز می‌گردد. به دنبال فزه هفت کشور را می‌پیماید تا سرانجام بپذیرد که این فزه به ایرانی تعلق دارد.

این فزه به کیانیان می‌رسد از کیقباد آغاز می‌شود و در کیکاووش جایگزین می‌گردد. کیکاووس در سایه این فزه بر هفت کشور، بر دیوان و آدمیان فرمانروایی مطلق می‌یابد. او در سر کوه البرز هفت خانه می‌سازد یکی از زر، دو از سیم، دو از پولاد و دو از آبگینه، و از آنجا بر همه فرمانروایی می‌کند این هفت کاخ چنانند که اگر کسی بر اثر پیری نیرویش کم شود و به این خانه بیاید چون جوان پانزده‌ساله می‌شود.^{۵۸}

دوران خوش کیکاووس زمانی به سر می‌رسد که فریب دیوان را می‌خورد، آرزوی رفتن به آسمان در دلش پیدا می‌شود، به همراهی دیوان تا مرز تاریکی می‌رود و در آنجا فرّه از او جدا می‌شود و از سپاه به دور می‌افتد و در دریای فراخ کرد پائین می‌آید و زار و نزار می‌گردد. این فرّه به سیاوش می‌رسد که با آن می‌تواند کنگدیز^{۵۹} را بنا کند.

سپس به کیخسرو می‌رسد که شکست ناپذیر می‌شود و بر افراسیاب تباہکار پیروز می‌گردد و سرانجام امشاسپندان آنرا به گشتاسب می‌رسانند که دین زردشت در پناه او اوج خواهد گرفت و در پایان فرّه در وجود سوشیانت پیروز و دیگر یاران جای خواهد گرفت که به هنگام خود جهان را نو سازند.

یادداشتها:

1. P. O. Skjærvø, «Farnah: Mot mède en vieux-perse» *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, Tome LXXVIII, 1983, pp. 241-259.

2. R. G. Kent, *Old Persian*, 1953, p. 197.

3. Justi, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 33.

۴. کنت، همان اثر، ص ۲۰۸.

5. Ch. Bartholomae, *A litranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961, p. 1870.

6. D. N. Mackenzie, *A Concise Pahlavi Dictionary*, London 1971, p. 96.

و همچنین نک به:

M. Boyce, *A word-list of manichaen Middle Persian and Parthian*, 1977, p. 39.

۷. برای اطلاع از کاربرد این واژه در اشعار شعرای دیگر نک به: محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، جلد اول صفحات ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۲۶.

۸. شاهنامه فردوسی به کوشش مول، جلد چهارم، ص ۳۰۶ (بیت ۲۹۹۲).

۹. یشت ۱۹، بندهای ۹ و ۱۳ و ...

10. J. Duchesne-Guillemin, «le xvarnah», *Annali, Istituto Orientale di Napoli* [i], 1963, pp. 19, 21.

۱۱. همان مقاله، همانجا.

۱۲. همان مقاله، صفحات ۲۰ و ۲۱.

۱۳. به نقل از محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، جلد اول، ص ۴۲۱.

۱۴. یشت ۱۰، بند ۱۲۷.

۱۵. دوشن گیمن، همان، ص ۲۵.

۱۶. ژاله آموزگار، احمد تفضلی، اسطوره زندگی زردشت، ص ۸۰ و نیز دوشن گیمن، همان، ص ۲۳.

۱۷. دوشن گیمن، همان، ص ۲۲.

18. M. Boyce, *Zoroastrians*, 1979, p. 10.

۱۹. یشت ۶، بند یک.

20. J. Asanā, *Pahlavi Text*, p. 5.

21. A. Sh. Shahbazi, «An Achaemenid Symbol, Farnah» *Archaeologische Mitteilungen Aus Iran*, 1980, p. 128.

۲۲. یشت ۱۸ (اشتاد یشت)، بند یک.

۲۳. شهبازی، همان مقاله، ص ۱۲۸.

۲۴. شهبازی، همان مقاله، صفحات ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲۵. شهبازی، همان مقاله، ص ۱۴۲.

۲۶. یشت ۱۸، بند یک و دو. نک همچنین به اوستا، گزارش دستخواه، جلد اول، ص ۴۸۱.

۲۷. مهر داد بهار، بندهشن، ص ۱۱۰.

۲۸. اسطوره زندگی زردشت، ص ۳۸ و ۳۹.

29. M. Molé, *Culte, mythe et cosmologie dans l'Iran ancien*, 1963, p. 289.

۳۰. مهر داد بهار، بندهشن، ص ۱۴۲.

۳۱. همان، ص ۵۱.

۳۲. دوشن گیمن، همان مقاله، ص ۱۹.

۳۳. دوشن گیمن، همان مقاله، ص ۱۹ و ۲۰ و نیز نک به:

Widengren, *les religions de l'Iran*, 1968, p. 76.

۳۴. کارنامه اردشیر بابکان، به کوشش دکتر مشکور، فصل اول، بند ۱۰ (ص ۴۵ متن بهلولی).

۳۵. دوشن گیمن، همان مقاله، ص ۲۰.

۳۶. گزیده‌های زادسپرم، به کوشش محمد تقی راشد محصل، فصل ۳، بند ۸۲.

۳۷. ارداویراف‌نامه به کوشش فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار، فصل ۷، بند ۱؛ فصل ۱۲، بند ۱۲ و فصل ۱۴، بند ۶.

۳۸. دوشن گیمن، همان مقاله، ص ۲۶.

۳۹. همان، صفحات ۳۰ و ۳۱.

۴۰. دینکرد، به کوشش مدن، ص ۸۱۶.

۴۱. کارنامه اردشیر بابکان، فصل دوم و سوم.

۴۲. دوشن گیمن، همان مقاله، ص ۲۰ و نیز نک به:

A. Sh. Shahbazi, «An Achaemenid Symbol, Farnah», p. 130.

۴۳. همان، ص ۱۲۱.

۴۴. همان، ص ۱۳۱.

۴۵. همان، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۴۶. همان، ص ۱۴۳.

47. Edith Porada, *Iran ancien*, Paris 1963, p. 201.

48. J. Duchesne-Guillemin, «la royauté iranienne et le xvarənah», *Iranica*, 1979, p. 282.

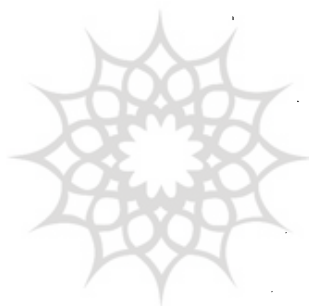
49. M. Boyce, *Zoroastrians*, p. 52.

و همچنین نک به:

Widengren, *Les religions de l'Iran*, p. 272.

50. J. Duchesne-Guillemin, «la royauté iranienne et le xvarənah», pp. 384, 385.

۵۱. فرواک فرزند سیامک، نک به احمد تفضلی، ژاله آموزگار. نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایران، جلد اول، ص ۱۲۵.
۵۲. برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به همان کتاب بخش نهمورت.
۵۳. برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، جلد دوم جمشید.
۵۴. مری بوینز، تاریخ کیش زردشتی، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ص ۱۱۲.
۵۵. ژاله آموزگار، «گرشاسب در پیشگاه اورمزد»، مجله کیک، شماره ۵۴، ۱۳۷۳.
۵۶. آتش فرنیغ یا آذر فرنیغ آتشکده‌ای بوده است مخصوص موبدان که در دوران باستان در خوارزم بوده است و بعد در دوره ساسانی در فارس. در اینجا منظور شخصیت مینوی این آتشکده است.
۵۷. دریای اساطیری که به روایتی آن سوی قله البرز جای دارد و چنان گسترده است که هزار دریاچه را شامل می‌شود. نک به هینلز، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی، ص ۳۰.
۵۸. احمد تفضلی، ترجمه مینوی خرد، ص ۱۱۱.
۵۹. کنگ‌دژ که به آن سیاوش‌گرد نیز می‌گویند، بنا بر شاهنامه بر بالای بلندی ساخته شده است و بنا به متن‌های دیگر در شمال و در سر راه ترکستان به چین و به قولی بالاتر از دریای فراخ‌کرد. در برخی از منابع آمده است که سیاوش کنگ‌دژ را بر روی سر دیوان بنا کرده بود و کیخسرو آن را بر زمین نشاند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی